



داستانی از فرانک مشیری

من آرزو میکنم که...

نشستم و فکر کردم که من چه آرزو مهمی دارم. مهم تر از آرزوی يك فضای سبز، مهمتر از آرزوی يك هوای پاک، مهمتر از آرزوی يك خبر خوب در صفحه روزنامه - که میدانم شاید هرگز برآورده نشود- آه! یادم آمد، من آرزو میکنم که به تمام لغت نامه های جهان دسترسی داشتم. شاید تعجب کنید که این آرزوی احمقانه و بی معنی چیست. اما نه، تعجب نکنید، شاید به راستی این بزرگترین آرزوی من است.

آری من آرزو دارم تمام این کتاب ها را در اطراف خود بپراکنم و آنگاه آستین بالا بزنم و کارم را آغاز کنم. ابتدا باید خاک کتاب ها را سترد. بعد این کتابها را ورق به ورق می تکانم و ترسی هم ندارم که صفحات آن پاره شود. وقتی کتاب ها را خوب تکان دادم، واژه ها به هر زبانی می ریزند جلوی پای من. دیگر وقت آن است که واژه ها را دسته بندی کنم. واژه هایی چون: خشم، جنایت، فقر، تبعیض، خشونت، قتل، نفرت، حماقت، جنگ، جهل و نابودی، حسادت، حرص... را در سطلهای زباله می ریزم. نه، این تدبیر خوبی نیست. آنها را آتش خواهم زد، بله این فکر خوبی است. تازه خاکسترش شاید کود خوبی برای گیاهان بشود، گرچه فکر نمی کنم حتی از خاکستر این واژه ها هم کار مفیدی برآید.

حالا برویم سر دسته دوم. اکنون میتوانم با خیال آسوده به هر نفر از میلیاردها

انسان روی کره زمین ، يك مشت واژه بدهم. راستی يك عده مُحْتاج واژه هایی مثل دوستی، عشق، مُحَبَّت ، خوبی ، نیکوکاری و هستند. يك عده هم به واژه های آزادی، آرامش، رفاه ، آسودگی ، خوشبختی و... احتیاج دارند.

خلاصه من آرزو می کنم که بتوانم به هر نفر يك مشت از این واژه ها بدهم ، واژه هایی که سالهاست در لغت نامه ها محبوبس اند و خاك می خورند. آن وقت است که میتوانم نفس راحتی بکشم و شاید هم آرزویی منطقی تر بکنم. اما حالا به راستی آرزو دارم که آرزویم برآورده شود.

تمرین:

۱- داستان را بخوانید و درباره آرزوهای نویسنده در پنج خط توضیح دهید.

۲- هدف نویسنده از این داستان چیست؟

۳- واژه هایی که باید به دور ریخته شوند چه معنی و مفهوم دارند؟

۴- واژه هایی که باید حفظ شوند و در میان مردم باقی بمانند چه معنی

و مفهومی دارند.

۵- آیا به راستی فضای سبز و هوای پاک هم میتواند برای کسی آرزو باشد؟!

چرا؟

۶- از آرزوهای خود برای جهان و مردم آن بنویسید و دلایل آن را توضیح دهید

(ده خط)

واژه = کلمه

پراکندن = پخش کردن

سُتُرْدَن = پاک کردن

فَقْر = بی پولی، نیازمندی

مِرِص = زیادی خواستن

مَهِل = بی سواری

رِفاه = آسودگی = راحتی

تَدبیر = راه چاره

مَنْطِقِي = عاقلانه

مَحْبُوس = زندانی